

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۷ ماه می ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۴۰

قصائد

-۳۶-

در مدح احمد خان

عید فرخنده، که صدر است بر ایام شهور^۱
از حریر قلمت گشت هنر، زنده چنان
آتش خشم تو گـر عکس به هند اندازد
کاستخوانهای کهن گشته به حشر از دم صور
دایم از تابش خورشید شود، مستغنی
بردمد خوشه فلفل، ز درخت کافور
محنتوی فکر بلیغت به رفاه مخلوق
هر مقامی، که تو روشن کنی از نور حضور
عین علمت، گهر افسر اصحاب قبول
ملتزم^۲ رأی رسایت به صلاح جمهور^۳
نور فضل تو بر ایوان فلک، گر تابد
قاف قهرت، شرر خرمن ارباب شرور
تیر را در ره تزویر شود، حد حضور^۴
باد بر صدر جهان مصدر شادی و سرور

^۱ "شهور": جمع "شهر" - کلمه عربی - و در معنای "ماهها"

^۲ الف. قلم

^۳ "جمهور": کلمه عربی و در معنای "مردم"

شحنل نهی تو چون دره کشد بر خمار
تا در محکمه عدل تو بگشاده، قضا
فکر در مدحتت ار نیست، نباشد ممدوح
تاز دیوان اجل هر مه ذیحجه رسد
باد پروانه اقبال ترا حکم چنان
روزگار تو همه باد مبارک، چون عید
به فرخی و سعادت، به خرمی و سرور
چو بر کناره فیروزه تاج، پر همای
به شکل و هیئت و اندازه، خالی از کم و بیش
جهان علم و محیط فضائل، احمد خان
سپهر مرتبه صدری، که رای عالی او
بنای ظلم ز سیلاب قهر او، ویران
سپهر راز مُعادات^۴ او، هزار الم
به پرده داری ایوانش، آسمان مختار
گه مناظره، در مجلس مباحثه اش
زهی معارض علم تو در جهان معدوم
تفکر تو کند کشف، غامضات علوم
اشارتت فگند، تیر را ز دست قلم
فضای قدر تو همچون ستاره، نامعدود
ز صیت شحنه عدل تو باز روئین چنگ
زند چو بر ره حکم تو بانگ بر خمار
پر از حکایت فضل تو، لوحهای سنین
به لطف خاص تو امیدوار، خرد و بزرگ
سرش ز شانه دولت تهی شود، تا حشر
تفاوتی ست، میان تو و دگر علما
سرای جای ترا چرخ مجمر است، دران

صفت غورگی، از نامیه^۵ جوید انگور
بسته گردید در کینه باز و عُصفور^۶
سعی در خدمتت ار نیست، نباشد مشکور
حاجیان را به سعادات دو گیتی منشور
که تغیر نپذیرد، به سنین^۷ و به شهور
تا در اعیاد شود، لفظ مبارک مذکور
هلال عید بر ایوان چرخ، کرد ظهور
چو در کناره سیمینه بحر، زورق نور
چو نعل مرکب سلطان شرع، فخر صدور^۸
که پیش بحر کمالتش چو چشمه اند، بُحور
بود به تربیت و دانش و هنر مشهور
اساس شرع ز تأثیر علم او، معمور
زمانه را ز افادات او، هزار سرور
به خاک بوسی درگاهش، اختران مجبور
معلمان جهان جمله معترف به قصور
زهی مناقب حلم تو در جهان مشهور
تعمق تو کند حل، مشکلات امور
مهابتت شکند زهره را به کف، تنبور^۹
سرای جاه تو همچون سپهر، نامحصور
نهاده بیضه به یک آشیانه، با عُصفور
به بوستان فتد از بیم، لرزه بر انگور
پر از عبارت قدر تو صفحه های شهور
ز عدل عام تو آسوده دل، اناث^{۱۰} و ذکور
کسی، که گشت ز جام عنایتت مخمور
به قدر آن، که میان نجوم، نجم عبور
خور آتش است شب و عنبرین بخار و بُخور

۴ الف. ظهور
۵ "نامیه": کلمه عربی و مؤنث "نامی" که در معنای "نموکننده" است. حضرت مولانا نیز کلمه "نامی" را درین مفهوم استعمال کرده است.
۶ "عُصفور": کلمه عربی و در معنای "گنجشک" - جمعش "عصافیر"
۷ "سنین": جمع سالم "سن" که در معنای "سال" است؛ پس "سنین" یعنی "سالها"
۸ "صدر": کلمه عربی و در معنای "وزیر" و "بزرگ" و "سرور"، و "صدور" جمع "صدر". پس "فخر صدور"؛ یعنی "فخر بزرگان"
۹ "مُعادات": کلمه عربی و در معنای "دشمنی متقابل"
۱۰ "طنبور". "شکند زهره را به کف تنبور"؛ یعنی "زهره تنبور را می کفاند"
۱۱ ب. اناس

سَموم خشم تو، گـر بر دیار هند وَزد
تو حاکمی و بزرگان معتبر، محکوم
بنانت از قلم نقش بند شیرینکار
تبارک‌الله از آن واسطی، که واسطه است
ز مشک بیزی او، عنبرین خطان در خط
دقیقه‌های دل افروز در لباس، خطت
به حکم لم یزلی تا درین رواق دورنگ
شود حرارت فلفل پدید، در کافور
تو آمـری و امیران نامور مأمور
شکسته رونق بازار مانی و شاپور
میان بحر معانی و لؤلؤی [منثور]^{*۱۲}
ز سحرکاری او، سحرپیشگان مسحور
چو اختران فروزنده، در شب دیجور
فساد کـون قرینند، با مرور دهور

خجسته کوکب بخت ترا مباد غروب

رفیع منظر جاه ترا مباد، فتور

* ۱۲ ب. منشور، باید منثور (در ناسفته) باشد.